

خواجو، بزرگو ناشناخته

● دکتر حمید فرزام



اصطلاحات خاص اشعار وی پرداخت، حتی بسیاری از مضاربع و ابیات او را عیناً و گاه با اندک تغییری در شعر خود آورد (۵) درین باره ازین پیش «... سخن هر چه باید همه گفته اند» و مصحح دانشمند دیوان خواجو در مقدمه مبسوطی که بر آن نگاشته حق این مطلب را کمابیش ادا کرده است و لذا هر آنچه درین باب گفته آید تکرار مکررات و موجب ملال خاطر است. اما نکته‌ای که من بنده در ضمن مطالعه برخی ابیات «همای و همایون» خواجو یافته اینست که اشعار اوائل این داستان در باره نکوهش روزگار - باز هم الهام بخش حافظ در سرودن ساقی نامه بوده اگر چه هر دو ان در این نوع مثنوی از پیروان نظامی گنجوی به شمارند، خواجو گفته است:

پده ساقی آن جام جمشید را

شب تیره رخشنده خورشید را...

که این چرخ زن چرخه آبنوس

بسی یاد دارد زگودرز و طوش...

که می داند از فیلسوفان حی

(که جمشیدکی بود و کاووس کی)...

که خواجو که در عالم جان رسید

چو از خود برون شد به جانان رسید (۶)

و حافظ نیز با همین شیوه، بعضی از مضامین و تعبیرات و صنایع و تلمیحات، حتی عین مصراع: (که جمشیدکی بود و کاووس کی) را از اشعار خواجو اقتباس و تضمین کرده و چنین سروده:

بیا ساقی آن می که عکسش زجام

به کیخسرو و جم فرستد پیام

پده تا بگویم به آواز نی

(که جمشیدکی بود و کاووس کی)...

به مستی توان در اسرار سفت

که در بیخودی راز نتوان نهفت (۷)

نخلبند شعرا کمال الدین ابوالعطا محمود بن علی متخلص به خواجو (۶۸۹- ۷۵۰ یا ۷۵۳ هـ) بزرگترین شاعر عارف کرمان بل سرآمد سخنسرایان قرن هشتم ایران، که تنوع و کثرت آثار ارزشمند او به نظم و نثر (۱) دلیل بارز بر اعدت و کمال وی در علوم اوائل و فنون فضائل است - بر اثر علم و آگاهی بر بسیاری از معارف و دانشهای رایج زمان خویش و طبع آزمایی در اکثر مباحث و موضوعات معمول ادبی، از: مدح و فح و جد و هزل و بزم و رزم و حکمت و وعظ و مذهب و تصوف... به صورت غزل و قصیده و مثنوی و دیگر انواع شعر و همچنین خلق و ابداع رسائلی به نثر مصنوع و استادانه (۲) و نیز به جهت علو منزلت و پایگاه عرفانی به یمن اقتباس انوار معرفت از مشکوة وجود ترشد روحانی شیخ امین الدین محمد بلبانی (م. ۷۲۵ هـ) (۳) بی گمان در عصر خویش از حرمت و شهرت بسیار برخوردار بوده و به مصداق کریمه: هذانا ویل رویای من قبل... (سوره یوسف، آیه ۱۰۱) در حقیقت، این مقامات معنوی، تحقق و تعبیر رویای صادقه اوست که در ایام خردسالی دیده و در روضه الانوار بدان اشارت نموده و گفته است:

صبحدم از پرتو آن آفتاب

ذره صفت گرم بجستم زخواب

باز نمودم به معبر تمام

گفت که ای طوطی شیرین کلام

ملك سخن زان تو خواهد شدن

عقل ثنا خوان تو خواهد شدن

تیر حدیث تو به جوزا رسد

نام بلندت به ثریا رسد... (۴)

آری، خواجو چنان در ادب و عرفان بلند آوازه شد که حافظ، بزرگترین غزل سرای جهان، با آنکه سر به دنیا و غُبی فرو نمی آورد و از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد بود، از سر اخلاص حلقه ارادت او را در گوش کرد و به پیروی از سبک سخن و اقتباس از مضامین و ترکیبات و

با اینکه حافظ در اشعار خود از دیگر خداوندان سخن مانند: مولانا و سعدی و سلمان و کمال - حتی نزاری قهستانی نیز استفاده کرده (۸) لیکن تأثر او از خواجو به مراتب بیش از دیگران بوده است چه دوره جوانی حافظ مصادف بوده با عهد پیری و کمال خواجو در شعر و شاعری و تصوف و عرفان - و اقامت خواجو در شیراز و قرب زمانی و مکانی بویژه سنخیت معنوی و روحانی و وحدت ذوق و مشرب عرفانی آنها حتی تمایل هر دو به ملامتیه (۹) موجب انس و الفت و احترام بی شائبه حافظ به خواجو و طبیعتاً استفاده و اقتباس فراوان از اشعار و سبک و سیاق گفتار او گردیده است. به عبارت دیگر خواجو شیرازی، خواجوی کرمانی را آینه نمودار عشق و ادب و عرفان زمان شناخته و صمیمانه با وی نزد محبت و احترام باخته تا آنجا که حافظ با وجود سالوس و ریا ستیزی آشکار و طعن و تخریبی به بعضی از مشایخ و مدعیان تصوف (۱۰)، نسبت به مرشد روحانی خواجو یعنی عارف ربانی امین الدین محمد پلیانی خالصانه ارادت ورزیده و در قطعه معروفی، در ردیف دیگر بزرگان فارس با تعظیم و تکریم از وی چنین یاد کرده است:

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد... (۱۱)
و خواجو نیز این شیخ و مراد عزیز خویش را در مثنویها و دیوان اشعارش بارها به مناسبت، مدایحی غرا کرده و از جمله در قصیده ای با تجلیل و تجلیل بسیار وی را تثنائی بسزا نموده و بدین گونه ستوده است:
پیر خود را چون ازین ظلمت سرا کردم عبور

شمع جمع روشنان چرخ اعلی یافتم
حجة الاسلام امین الحق والدین کز جلال

پایه اش برتر زهفتم چرخ خضرا یافتم
گر من دل مرده گشتم زنده دل زو دور نیست

زانکه در انقاس او اعجاز عیسی یافتم... (۱۲)
باری، شاعر دانشمند دارالامان کرمان که از علوم متداول زمان، چون

حکمت و هیات و نجوم و موسیقی حتی حدیث و تفسیر بهره مند بود (۱۳) - از فیض تربیت و ارشاد این پیر کامل مکمل، بر احوال و مقامات

تصوف نیز وقفی تمام یافت و با مایه فراوان عملی و علمی و صوری و معنوی که از سیر در مقامات طریقت حاصل کرد - قصائدی متین و

استادانه و بلند و عارفانه ساخت که برخی از آنها از لحاظ جزالت و فخامت به تصدیق ارباب تحقیق با قصائد اکابر گردنکشان نظم:

همچون سنائی و خاقانی... پهلو زده و غزلیاتی عاشقانه و زندانه سرود که سرمشق حافظ شیرین سخن قرار گرفته... و این «قولی است که

جملگی برآند» (۱۴)
قصیده ای که به مطلع:

قرطه زر جاک زد لعبت سیمین بدن
اشک مَلَمَع فشانند شمع مرصع لکن (۱۵)

با تشبیه عالی در وصف طلوع خورشید و تخلص به مدح امیرالمؤمنین علی (ع) در ۷۱ بیت و با تجدید مطلع، به شیوه خاقانی

سروده از همین نوع اشعار و از امهات قصائد او به شمارست و ما برای رعایت جانب ایجاز از ذکر دیگر اشعار صعب و دیرباب آن خودداری

می کنیم.
و اینک به چند بیت از یکی از غزلیات شورانگیز خواجو توجه فرمایند:

ای ترک آتش رخ بیار آن آب آتش قام را
وین جامه نیلی زمن بستان و درده جام را...

خامی جو من بین سوخته و آتش زجان افروخته
گر بخته ای خامی مکن و آن بخته در ده خام را

در حلقه دردی کشان بخرام و گیسو برقشان
در حلقه زنجیر بین شیران خون آشام را

چون من به زندگی زین صفت بدنام شهری می گشته ام
آن جام صافی در دهید این صوفی بدنام را...

خواجو چو این ایام را دیگر نخواهی یافتن
باری به هر نوعی چرا ضایع کنی ایام را! (۱۶)

در قبال این گونه اشعار نغز و لطیف که در دیوان شاعر مورد بحث ما کم هم نیست، گاه به غزلیاتی برمی خوریم که پیداست گوینده به رسم

شاعران بزرگ قرون و اعصار پیشین، به قصد قدرت نمایی و ابراز دانش و بینش خویش سروده؛ چنانکه انوری ابیوردی که از فحول

سخن سراپان ایران است در قطعه ای: «در بیان هنرهای خود و جهل اینها عصره به صراحت تمام گفته:

منطق و موسیقی و هیات بدنام اندکی
راستی باید بگویم با (نصیبی) وافر

وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل صریح
گر تو تصدیقش کنی بر شرح و بسطش ماهر

وز ریاضی مشکلی چندم به خلوت حل شدست
واندر آن جز واهب از توفیق کس نه یاورم

وز طبیعی رمز چند ارجند بی تشویر نیست
کشف دانم کرد گر حاسد نباشد ناظرم

نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم
در بیان او به غایت اوستاد (قاهرم)

چون زلقمان و فلاطون نیستم کم در حکم!!
ورهمی باور نداری رنجه شو من حاضرم (۱۷)

و خاقانی نیز، در مکاربه با عنصری او را به بی دانتی نسبت داده و در طعن و تخریبی وی چنین سروده:

مرا شیوه خاص و تازه است و داشت
همان شیوه باستان عنصری

نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد
که حرفی ندانست از آن عنصری

نیودست چون من که نظم و نثر
بزرگ آیت و خرده دان عنصری

ادیب و دبیر و مفسر نبود
نه سبحان یعرب زبان عنصری... (۱۸)

و در قصیده معروف ترسانیه که در (شکایت از حیس و تخلص به مدح عظیم الروم عزالدوله قیصر) به مطلع:

فلک کز روتر است از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب آسا

آغاز کرده، سعه دانش خود را در کیش ترسایان به نحوی

اعجاب انگیز بیان نموده و از جمله گفته است:
دبیرستان نهم در هیکل روم

کنم در پیش طرسیقوس اعظم
زروح القدس و این واب مجارا...

کشیشان را کشش بینی و کوشش
به تعلیم چو من قیس دان...

فرستم نسخه ثالث ثلاثه
سوی بغداد در سوق التلاتا (۱۹)

به جهات مزبور، خواجو نیز در جنب غزلیات سهل و ممتنع و سعدی وار خویش، به سنت پیشینیان در ضمن بعضی از آنها از ابراز و

اظهار معلومات گوناگون و متداول تن زده، حتی به قول صاحب نظران به پیروی از شاعران بزرگ اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم از آوردن

مضامین دقیق و بکار بردن قوافی و ردیفهای دشوار ابائی نداشته (۲۰) و

از این رهگذر با ساختن و پرداختن غزلهای جزل و متین و مشحون از محسنات لفظی و معنوی و اقتباسات قرآنی و روایات دینی، در غزل سرایی نیز به نوعی تصنع و تکلف گراییده چنانکه در بخش بدایع الجمال دیوان وی گاه غزلیاتی از این دست می‌یابیم:

صبحدم دل را مقیم خلوت جان یافتم

از نسیم صبح بوی زلف جانان یافتم
عقل کافی را که لوح کاف و نون محفوظ اوست

در مقام بیخودی طفل دبستان یافتم
خضر خضراپوش علوی چون دلیل آمد مرا

خویشتن را برکنار آب حیوان یافتم
طائر جان کو تذر و بوستان کبریاست

در ریاض وحدتش مرغ خوش الحان یافتم
چون درین مقصوره پیروزه گشتم معتکف

قطب را در کنج خلوت شبهه گردان یافتم
در بیابانی کزو وادی ایمن منزلت

روح را هارون راه پور عمران یافتم
بس که خواندم لاند بر خویش و گشتم نوحه گر

خویشتن را نوح و آب دیده طوفان یافتم
گر بگویم روشنت دانم که تکفیرم کنی

کاندرین ره کافری را عین ایمان یافتم
چشم خواجو را که در بحرین بودی جوهری

در فروش رسته بازار عمان یافتم (۲۱)
از آنچه بشرح گفته آمد، این شاعر صاحب‌دل بر کار که شمار اشعار

دیوان و مثنویهای پنج گانه و سام نامه منسوب بدو به چهل و چهار هزار

بیت برمی‌آید، در عصر خویش سرآمد اقران و از شاعران طراز اول و

بنام و مورد احترام خاص و عام بوده است و بی هیچ شک و شبهه‌ای تقدم

فضل و فضل تقدم او بر حافظ در آن روزگار، بر اجدی حتی بر خود حافظ

پوشیده و جای هیچ انکار نبوده است با این همه مایه بسی شگفتی است

که علامه میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی (ره) که به حق حافظ را

بزرگترین شاعر ایران دانسته، مقتدای او یعنی خواجو را در زمره شاعران

درجه دوم و سوم به پایین قلمداد کرده و خواندن اشعار امثال او را موجب

اتلاف وقت شمرده است!!

خلاصه عین عبارت آن مرحوم بدین قرار است: «... اگر غرض

شخص از مطالعه دواوین شعرا... حظ روحانی و ذوق و حال و تمتع از حسن و

لطف و زیبایی خود آن اشعار باشد نه نکات فرعی ثانوی... انسان عاقل... نباید

عمر کوتاه خود را... در چیزهایی صرف (کند) که حائز اهمیت یا قایده یا

لطف و زیبایی نباشد... پس نباید در جایی که آثار و افکار و اشعار امثال:

رودکی و دقیقی و فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری و ناصر خسرو

و خیام و معری و سنائی و انوری و خاقانی و ظهیر قاریایی و جلال‌الدین

رومی و سعدی و حافظ... از بزرگترین شعراء درجه اول در میان است

اوقات گرانمایه خود را... در مطالعه اشعار شعرائی مانند: ازرقی و رشید

و طواط و فریدالدین احوال و نجیب‌الدین جریادقانی و قوامی گنجه‌یی و

بدر جاجرمی و مجد همگرو امامی هروی و خواجوی کرمانی و سلمان

ساوجی و امثال ایشان از شعراء درجه دوم و سوم به پایین... بیهوده تلف

نماید...» (۲۲)

در اینجا بی اختیار، جمله معروف منسوب به حضرت امیرالمؤمنین

علی (ع) فرا یاد می‌آید که بعد از قضیه حکمیت چون نام آن حضرت و

معاویه مدتی در افواه خوارج افتاد، با لحنی شکایت آمیز و درد آلود،

فرمود: «الدُّهْرُ انزَلْنِي ثُمَّ انزَلْنِي حَتَّى يُقَالَ مُعَاوِيَةُ وَعَلِيٌّ» - کار شاعر و

عارف نامی خواجوی کرمانی نیز درین روزگار به جایی رسیده که با آن

عظمت مقام ادبی و علمی و آن همه آثار گرانمایه در ردیف گویندگان کم

اثر درجه دوم و سوم به پایین قرار گرفته است.

قدر مسلم اینست که چون مرحوم قزوینی با منطق مزبور حوصله امعان
نظر در آثار خواجو را نداشته و خواندن اشعار او را موجب اتلاف وقت
می‌شمرده، در این داوری نیز طبعاً از نوعی تعصب و اشتباه برکنار
نمانده است، به قول مولانا:

چون غرض آید هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد (۲۳)

بل که به جهت همین طرز تفکر و استدلال که علت ناآگاهی وی در

باره اشعار و افکار خواجو گردیده اصلاً حق اظهار نظر نسبت به او

نداشته است. گویی، لسان الغیب خطاب به کسانی از همین قبیل گفته

است:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نبی جان من خطا اینجاست (۲۴)

به مصداق آیه: «وَمَا أَوْثِقْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (سوره اسراء، آیه ۸۷) و

فحوای جمله معروف: (انسان جایز الخطاست) در نوشته‌های این محقق

ارجمند، سهواً القلم‌های دیگر نیز یافته می‌شود چنانکه من بنده در مقاله:

«اختلاف جامی با شاه ولی و اشتباه بعضی از محققان درین باب» که از

لحاظ موضوع در تاریخ تصوف اسلامی تازگی دارد و بسال ۱۳۴۳ در

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان طبع و نشر گردیده به همین

مطلب اشارت کرده است.

باری، اگر علامه قزوینی در کلیات چهل و چهار هزار بیتی خواجو،

تنها به چند غزل آتشین و نغز و رندانه و حافظ پسند او عنایت می‌نمود به

احترام حافظ هم که بود، در حق وی اینچنین داوری نمی‌فرمود و او را در

ردیف گویندگان کم مایه و گمنام درجه دوم و سوم به پایین قرار نمی‌داد!!

مرحوم حسین مسرور، متخلص به «سخنیار» که خود شاعری با ذوق

بوده، شصت و چهار سال پیش، در ضمن شرح حال خواجو نوشته

است: «... اشعار (او) در دسترس ذوقهای معمولی نیست» (۲۵) و من

بنده با آنچه به شرح گفته آمد اضافه می‌کند که خواجو مانند خاقانی،

شاعری دیر آشناست و احاطه اجمالی بر اشعار و آثار وی، با ویژگیهایی

که ازین پیش به بعضی از آنها اشارت رفت به نحو محسوسی از حوصله

اهل فضل نیز بیرونست و از اینرو با کمال تأسف باید گفت شاعر نامبردار

ما که در زمان حیات از غربت خویش شکایتها داشته (۲۶) و سرانجام نیز

به تقدیر الهی، غریب وارث از شهر و دیار روی در نقاب خاک کشیده، به

جرم آنکه همچون حافظ اشعار خود را در پنج شش هزار بیت گلچین

نکرده، با همه شهرت و جلالت منزلت، هنوز هم غریب و ناشناخته است!!

شگفتا! که خواجو الهام گونه، در همین باره حسب حال خویش چنین

سروده:

روزی که روم ازین جهان با دل تنگ

گردون زندم شیشه هسنی بر سنگ

بر تربت من کسی نگرید جز جام

در ماتم من کسی ننالد جز چنگ (۲۷)

جای بسی خوشوقتی است که دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان، با همکاری مرکز کرمان شناسی و اداره کل

فرهنگ و ارشاد اسلامی، برای تحقیق و پژوهش در آثار و افکار، به ویژه

بزرگداشت شخصیت والای ادبی و عرفانی خواجوی کرمانی،

کنگره‌ای عظیم و جهانی را به وی اختصاص داد و امید است که به

یاری خدا، در آینده نیز با تشکیل چنین مجامع و محافل شکوهمند، از

دیگر شاعران و نویسندگان و دانشمندان این سامان به شایستگی تجلیل

شود.

در خانمه اجازه می‌خواهد، به مصداق، جَنَامُهُ مِشْكُ (سوره مطففین،

آیه ۲۶) و به مقتضای حال و مقام سخن خود را به یکی از غزل‌های بسیار

کرمان

معروف وی که در باره ناپایداری جهان، به نظم کشیده است پایان دهد:
 بیش صاحب نظران مُلک سلیمان بادست
 بلکه آنست سلیمان که ز مُلک آزادست
 آنکه گویند که بر آب نهادت جهان
 مثنوی خواجه که چون در نگری بر بادست...
 خاک بغداد به مرگی خلفا می‌گرید
 ورنه این شط روان چیست که در بغداد است
 گر بر از لاله سیراب بود دامن کوه
 مرو از راه که آن خون دل فرهادست
 همچو نرگس بگشا چشم و بین کاندر خاک
 چند روی جو گل و قیامت چون شمشادست
 خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط
 که اساس همه بی‌موقع و بی‌نیادست
 حاصلی نیست به جز غم ز جهان خواجه را
 شادی جان کسی گو ز جهان آزاد است (۲۸)
 یاداشت‌ها: (از دیوان خواجه چاپ ۱۳۳۶، ۱۳۶۹ هر دو استفاده شده است)

- ۱- غیر از دیوان اشعار و مثنوی‌های پنج گانه: همایون، گل نوری، روضه الاتوار، کمال نامه و گوهر نامه که به پیروی از نظامی گنجوی سروده و منظومه حماسی - عشقی نام دارد که بدو منسوب است آثار دیگری به نظم و نثر مانند: مفاتیح القلوب (منتخب اشعار) و رساله‌البادیه و سبع المثانی و مناظره شمس و سحاب از وی به یادگار مانده است رجوع شود به:
- دیوان خواجه به تصحیح آقای احمد سهیلی خوانساری و نیز تاریخ ادبیات در ایران دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، بخش ۲، ص ۸۹۷ تا ۹۰۱
- ۲- مقدمه دیوان خواجه کرمانی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۶۹، ص ۷۹، ۷۸
- ۳- ایضاً مقدمه همان دیوان، ص ۶۸-۷۱، تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۸۶۸ و ۸۹۲ و ۸۹۳
- ۴- روضه الاتوار، خواجه کرمانی، به اهتمام ج. کوهی کرمانی، طهران آذرماه ۱۳۰۶، ص ۲۳
- ۵- تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۷۲-۱۰۷۵ و مقدمه دیوان خواجه به قلم احمد سهیلی خوانساری، ص ۵۲-۵۳
- ۶- همایون و همایون خواجه به اهتمام محمد اردکانی، بهمنی سنه ۱۳۲۰ هجری قمری، ص ۲۷-۲۲
- ۷- دیوان حافظ به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، طهران ۱۳۲۰ هجری شمسی، ص ۳۵۸-۳۵۶
- ۸- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۱۰۷۵
- ۹- در باره تمایل حافظ به ملامتیه رجوع شود به مقاله راقم این سطور به عنوان: مناسبات حافظ و شاه ولی، جزو نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان، سال ۱۳۴۴، ص ۱۱-۹ و مقاله: همشرب عرفانی حافظ... جزو نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۱۳۷۰، به قلم نگارنده، ایضاً کتاب، حافظ شناسی با الهامات خواجه، محمدعلی پامداد، ص ۶۶-۷۱، بهمنی در تصوف، دکتر قائم غنی، طهران ۱۳۳۱ شمسی، ص ۸۲ و مقدمه بر حافظ شناسی، دکتر منوچهر مرتضوی، استاد دانشگاه تبریز... و در باب گرایش خواجه به ملامتیه، رجوع شود به: مقدمه دیوان وی به قلم احمد سهیلی خوانساری که بدین بیت شاعر مزبور استناد شده است:
 کفر و دین یکسان شعر خواجه که در لوح بیان

(مقدمه ص ۲۵)
 و من بنده نیز شواهد دیگری در اشعار وی دال بر این معنی یافته است مانند:
 گر بگویم روشنیت دامن که تکفیرم کنی
 کاندین ره کافری را عین ایمان یافتم
 (بدایع الجمال، ص ۷۳۱)

ی ترک آتش رخ بیار آن آب آتش فام را
 وین جامه نیلی زمن بستان و در ده جام را
 چون من به رندی زین صفت بدنام شهری گشته ام
 آن جام صافی در دهد این صوفی بد نام را...
 (دیوان خواجه، ص ۶۲۹)

۱۰- مقاله مناسبات حافظ و شاه ولی، به قلم نگارنده این سطور، جزو نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان ۱۳۴۴-۲۵، ص ۲۲-۹

- ۱۱- دیوان حافظ، به اهتمام محمدقزوینی و دکتر قاسم غنی، ص ۳۶۳
- ۱۲- دیوان خواجه، به اهتمام سهیلی خوانساری، ۱۳۶۹، ص ۷۵-۷۶، تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۸۹۳
- ۱۳- مقدمه دیوان خواجه به قلم سهیلی خوانساری، ص ۳۱-۳۹، ایضاً تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۹۰۱
- ۱۴- ایضاً همان مقدمه، ص ۳۳-۳۴، تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۹۰۳-۹۰۲
- ۱۵- دیوان خواجه، به اهتمام سهیلی خوانساری، ص ۱۰۱-۱۰۵، ایضاً تاریخ ادبیات دکتر صفا، مجلد ۱۱-۱۱، ص ۹۱۰
- ۱۶- ایضاً همان دیوان، ص ۶۲۹ و تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۹۱۲-۹۱۱
- ۱۷- دیوان اتوری، به اهتمام مدرس رضوی، استاد دانشگاه طهران، ج ۲ سال ۱۳۲۰، ص ۶۸۶-۶۸۷
- ۱۸- دیوان خاقانی شروانی به تصحیح و تحشیه علی عبدالرسولی، سال ۱۳۱۶ شمسی، ص ۶۸۰-۶۸۱
- ۱۹- همان دیوان، ص ۲۲-۲۳، ایضاً گزیده اشعار خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، ص ۱۰ سال ۱۳۵۱
- ۲۰- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۹۰۲
- ۲۱- دیوان خواجه کرمانی، به تصحیح احمدسهیلی خوانساری، تهران ۱۳۳۶، ص ۷۳۱ (بدایع الجمال)
- ۲۲- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، جلد اول، تاریخ عصر حافظ... دکتر قاسم غنی، طهران سنه ۱۳۲۱ شمسی، صفحه پب - بیج مقدمه به قلم محمدبن عبدالوهاب قزوینی
- ۲۳- مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمدمولوی، به تصحیح ریتولدالین نیکلسون، لیدن ۱۹۲۵ مسیحی، دفتر اول، ص ۱۶۳
- ۲۴- دیوان حافظ، به اهتمام محمدقزوینی و دکتر قاسم غنی، طهران ۱۳۲۰ هجری شمسی، ص ۱۷
- ۲۵- مقدمه روضه الاتوار، خواجه کرمانی، به اهتمام ج. کوهی کرمانی، طهران آذرماه ۱۳۰۶، ص ۱ به قلم حسین مسرور
- ۲۶- همایون، خواجه کرمانی، به اهتمام محمداردکانی، بهمنی ۱۳۲۰ هجری قمری، ص ۲۸۳، ایضاً مقدمه روضه الاتوار خواجه، به اهتمام کوهی کرمانی، ص و به قلم حسین مسرور
- ۲۷- آتشکده آذر، به تصحیح و تحشیه حسن سادات ناصری، تهران ۱۳۳۷-۱۳۳۸، ص ۶۲، ایضاً دیوان خواجه، به اهتمام احمدسهیلی خوانساری، تهران بهار ۱۳۶۹، انتشارات پازنگ، ص ۷۸۹
- ۲۸- ایضاً دیوان خواجه، به اهتمام سهیلی خوانساری، سال ۱۳۳۶، ص ۳۸۰ (صنایع الکمال)

روم‌شناسی و مطالعات فرهنگی
 مجله علمی و پژوهشی
 سال شانزدهم، زمستان ۱۳۹۳، شماره ۳۰، ص ۱۹-۲۲